## پیشخوان

**مدیر مسئول «تهران مصور» چگونه حذف شد؟**

### نورافشانی بر پرونده یک قتل سیاسی!

**شاهد توحیدی**

قتل احمد دهقان نماینده و روزنامه‌نگار متمایل به پهلوی دوم، گمانه‌های فراوانی آفرید. در این باره آثار متنوعی به رشته تحریر درآمده که پژوهش مورد معرفی، در زمره آنهاست. «اسرار قتل احمد دهقان» توسط داود علی‌بابایی به رشته تحریر درآمده و انتشارات امید فردا، آن را منتشر کرده است. مؤلف در دیباچه این اثر، در باب محتوای آن چنین آورده است: «می‌گویند گذشته چراغ راه آینده است؛ چگونه می‌توان به حوادث و اتفاقاتی که در گذشته روی داده است، پی‌برد؟ چگونه می‌توان از پیشرفت و توسعه گذشتگان که باعث رویدادهای دوران حال شده است، آگاه گردید؟ چگونه می‌توان از ظلم، جور و ستم فرمانروایان و حاکمان و پادشاهان تاریخ گذشته جامعه مطلع گردید؟ گفته‌های شفاهی و مکتوبات بهترین مأخذ و منبع برای آگاه شدن است و مطبوعات را با اینکه بیش از ۲۰۰ سال در ایران قدمت ندارند، می‌توان برترین و مؤثرترین منبع فهم و آگاهی از نسل‌های گذشته قلمداد کرد. مطبوعات آیینه تمام‌نمای اتفاقات و رخدادهایی است که در یک جامعه اتفاق می‌افتد و منعکس‌کننده آنها برای زمان حال و حتی آینده می‌باشد. می‌گویند جامعه‌ای که مطبوعات ندارد یا مطبوعات آن در حال سکون، سکوت و خفقان قرار دارد، مانند ساختمانی می‌ماند که فاقد چراغ و وسایل روشنایی می‌باشد و اینچنین جامعه‌ای نمی‌تواند باعث آگاهی و درک مسائل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی و... مردم آن خطه گردد. نباید فراموش کرد که این مطبوعات هستند که افشاکننده فسادها، ظلم‌ها و تباهی‌ها در یک جامعه می‌باشند و

احمد دهقان در حال ورود به مجلس شورای ملی

دست کارگزاران خطاکار و ستمگر و اجحاف‌کننده به حقوق مردم را رو می‌کنند».

مؤلف در ادامه مقدمه خویش، در باب جایگاه سیاسی و مطبوعاتی دهقان می‌نویسد: «مجله تهران مصور به صاحب امتیازی ع. نعمت در تهران تأسیس و در سال ۱۳۰۸ شمسی منتشر شده است. تهران مصور معمولاً در ۱۶ صفحه به قطع وزیری بزرگ، هفته‌ای یک‌بار، روزهای شنبه طبع و شماره دوم سال اول آن در تاریخ شنبه ۲۳ آذر ۱۳۰۸ شمسی منتشر شده است. محل اداره مجله تهران- کوچه حاجی‌باقر صراف. قیمت اشتراک آن داخله سالانه ۲۵ قِران، شش ماهه ۱۳ قِران و خارجه ۳ دلار و ۲ دلار. تک‌شماره ده‌شاهی. قیمت اعلانات به غیر از صفحه اول سطری سه قِران است. شعار مجله که روی جلد آن چاپ شده تصویر خرابه‌های طاق کسری و در بالای آن اسم روزنامه (تهران مصور) و در طرف راست کلمه تأسیس و در طرف چپ سال تأسیس ۱۳۰۸ طبع گردیده است. مندرجات مجله عبارت است از: مقالات مختلف اجتماعی و تاریخی و فکاهی و اخبار داخله و پاورقی مجله رمان (اسرار لاله‌زار) است. در شماره دوم سال اول مقاله به قلم آقای سعید نفیسی و نیز مقاله به قلم حبیب‌الله صحیحی به‌عنوان (هفته نسوان) درج است. مجله تهران مصور از حیث طبع و کاغذ زیبا و مرغوب نیست ولی از حیث مندرجات، مجله مفید و سودمندی است. تهران مصور به وضع مذکور مدتی منتشر می‌شد و بعداً تعطیل گردیده و مجدداً پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به مدیریت مرحوم احمد دهقان به وضع مطلوبی منتشر شده است. تهران مصور هنگامی که به مدیریت احمد دهقان منتشر می‌شد، یکی از بهترین مجلات هفتگی تهران بود و از لحاظ مبارزه‌های شدیدی که مدیر آن با توده‌ای‌ها می‌کرد آن را در صف اول روزنامه‌های مبارز قرار داده بود. مقالات و داستان‌های تاریخی و اخبار ذره‌بینی تهران مصور قابل استفاده برای عموم بود به قسمی که تیراژ مجله به چند هزار می‌رسید. این وضع تا موقعی که احمد دهقان به قتل رسید ادامه داشت و پس از آن هم به مدیریت مهندس والا که قبلاً مدیریت داخلی مجله را داشت بازنشر می‌شد».

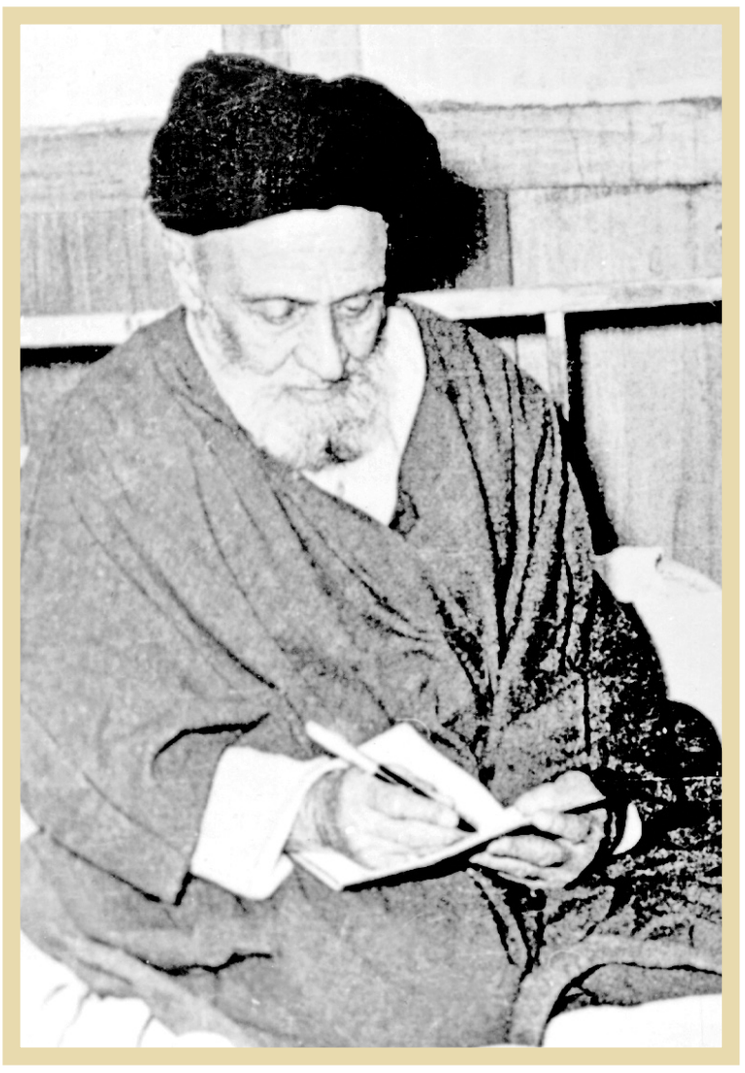

۱۳۳۱. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در منزل شخصی خویش

**۶۸ سال پیش در چنین روزهایی، در برابر تهدید مخالفان به مرگ از سوی احمد قوام، یک پاسخ کوبنده، فضای رعب را شکست و آن اعلامیه قاطع زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی بود. از آن لحظه به بعد بود که مردم، مجدداً خود را یافتند و تا عصرگاه ۳۰ تیر ۱۳۳۰، بنیاد دولت قوام را برانداختند و البته تا حرکت به سوی دربار نیز، پیش رفتند!**

«رهبری قاطع و سازش‌ناپذیر آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱»

در آیینه ۵ روایت

# از رعب‌شکنی در برابر قوام تا اعتراض به گزینش‌های مصدق!

**محمدرضا کائینی**

**۶۸ سال پیش در چنین روزهایی، در برابر تهدید مخالفان به مرگ از سوی احمد قوام، یک پاسخ کوبنده، فضای رعب را شکست و آن اعلامیه قاطع زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی بود. از آن لحظه به بعد بود که مردم، مجدداً خود را یافتند و تا عصرگاه ۳۰ تیر ۱۳۳۰، بنیاد دولت قوام را برانداختند و البته تا حرکت به سوی دربار نیز، پیش رفتند! در مقال پی‌آمده و درباره ایفای این نقش تاریخی، پنج روایت مورد خوانش تحلیلی قرار گرفته‌اند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر ایران و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول افتد!**

**دیدم افراد به‌هم که می‌رسند، از اعلامیه تهدیدآمیز قوام‌السلطنه حرف می‌زنند!**

احمد قوام در تاریخ معاصر ایران، به سیاست و در صورت لزوم خشونت، شناخته می‌شد! هم از این روی اعلامیه وی پس از احراز نخست‌وزیری در تیر ۳۱، برای بسیاری رعب‌آور بود. مردم که در حمایت از نهضت ملی ایران تردیدی نداشتند، منتظر ندایی بودند که فضای سیاسی را تغییر دهد. حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، در روایت و تحلیلی، فضای آن دوره را این‌گونه توصیف کرده‌اند: «حدود یک سال بود که حکومت مصدق سر کار بود، چون مجلس جدید تشکیل شده بود. دولت استعفا داد و به دنبال استعفا، مجدداً انتخاب شد و یک مشکلی پیش آمد، که مصدق پیش شاه رفت و استعفای خودش را به شاه داد. با اینکه مجلس به دولت مصدق رأی اعتماد داده بود، مصدق بدون اینکه کسی را در جریان بگذارد، یا با مرحوم آیت‌الله کاشانی مشورت کند، یا به آن کسانی که عوامل اصلی در صحنه نگه داشتن مردم بودند، چیزی بیان کند، یا با مردم چیزی را در میان بگذارد، استعفا داد و ناگهان، همه مطلع شدند که مصدق استعفا کرده است! شاه هم از فرصت استفاده کرد و یکی از مهره‌های قدیمی دست‌نشانده استعمار انگلیس و از نوکرهای دیرین خانه‌زاد انگلیس، یعنی قوام‌السلطنه را به سرِ کار آورد! البته قوام‌السلطنه قبلاً هم نخست‌وزیر بود و در دوران حکومت دست‌نشانده انگلیس در ایران، سوابق خیلی زیادی داشت. وقتی که قوام‌السلطنه به سر کار آمد، اعلامیه بسیار تند و شدیداللحنی را منتشر کرد. بنده یادم هست و فراموش نمی‌کنم آن فضای پر از رعبی را، که به خاطر اعلامیه قوام‌السلطنه به وجود آمده بود. من در مشهد با پدرم می‌رفتم، که دیدم افراد به‌هم که می‌رسند، از جمله به پدر من، آهسته از اعلامیه تهدیدآمیز و خطرناک قوام‌السلطنه حرف می‌زنند! در این اعلامیه، قوام‌السلطنه، مردم و سردمداران نهضت را تهدید کرده بود که خشونت به خرج خواهد داد، سرکوب خواهد کرد و هر مانعی را از سر راه خودش برخواهد داشت! به هر حال، همه را تهدید کرده بود! در مقابل این اعلامیه، در نقطه مقابل این توپ و تشر بسیار قوی، که البته متکی به ارتش و به گروه‌های مسلح هم بود و به انگلیسی‌ها در خارج هم متکی بود، فقط یک نفر مقاومت کرد؛ یک انسان قوی و مقاوم و مبارز، فریادش را بلند کرد و بلند کردن فریاد او، ترس و محیط رعب را شکست، به مردم دل و جرئت داد، قدرت داد و مردم وارد صحنه شدند و نتیجه عکس آن چیزی شد، که شاه و درباری‌ها و پشتیبانانش می‌خواستند. آن شخص، مرحوم آیت‌الله کاشانی بود. بعد از آنکه قوام‌السلطنه اعلامیه را منتشر کرد، آیت‌الله کاشانی، متقابلاً یک اعلامیه تندی داد و گفت من مقاومت می‌کنم، من حکومت قوام را قبول نمی‌کنم، اگر قوام‌السلطنه کنار نرود و این حکومت دست‌نشانده عقب ننشیند، من کفن می‌پوشم و بیرون می‌آیم!... اجتماعات مردم را تشکیل داد و هنوز ۴۸ ساعت نشده بود، که با حضور مردم در صحنه و با مقاومت‌شان و خون دادن‌شان و کشته‌هایی که دادند، دولت قوام سقوط کرد و مجدداً مصدق را، از خانه بیرون آوردند و نخست‌وزیر کردند! حادثه سی‌ام تیر این بود. در روز سی‌ام تیر، مردم به دعوت آیت‌الله کاشانی برای مقابله با حکومت تحمیلی شاه، که قوام‌السلطنه را نخست‌وزیر کرده بود و این، مقدمه‌ای بود برای اینکه مجدداً انگلیسی‌ها برگردند و دوباره امتیاز نفت به آنها داده شود و همان سلطه‌های قدیمی انگلیس مجدداً از سر گرفته شود، به خیابان‌ها آمدند. عامل و قهرمان و صحنه‌گردان اصلی این ماجرا، مرحوم آیت‌الله کاشانی بود. مصدق فکر می‌کرد مردم از او پشتیبانی می‌کنند! آن نکته‌ای که فوق‌العاده اهمیت دارد، این است که بعد از آنکه دولت مصدق مجدداً روی کار آمد، اولین عکس‌العملی که نشان داده شد، بی‌اعتنایی به مرحوم آیت‌الله کاشانی بود! مصدق دید مردم آمدند توی خیابان‌ها و شعار دادند و یا مرگ یا مصدق گفتند و یک عده‌ای کشته شدند و مطلب بر او مشتبه شد و خیال کرد این مردم از او حمایت کردند!...».

**آیت‌الله گفت ما دچار قحط‌الرجال هستیم!**

علت پافشاری آیت‌الله کاشانی بر بازگشت دکتر مصدق به صدارت، همان طور که دیدیم در اول انقلاب که می‌خواستند علیه لایحه قصاص، میتینگ راه بیندازند، با یک تشر امام جا زدند! اینها شخصیت‌هایی نبودند که مردم به آنها تکیه کنند. تنها کسی که قوام خوب می‌شناخت و می‌دانست مردم به او اعتماد و اتکا ندارند و نمی‌توانند داشته باشند، آیت‌الله کاشانی بود. او یک بار هم آقای کاشانی را به بهجت‌آباد قزوین تبعید کرده بود و خوب می‌دانست قدرت حقیقی در کجاست! او در کاغذی که درباره مجلس مؤسسان به شاه نوشته بود، هم خودش و هم شاه، شخصیت آیت‌الله کاشانی را تقدیس کرده بودند، بنابراین شخصیت دیگری نبود که بتواند نهضت عظیم ۳۰ تیر را راه بیندازد و مردم گوش به فرمان او باشند، این بود که قوام‌السلطنه پیکان حمله‌اش را به طرف آیت‌الله کاشانی گرفت...».

**پس از صدور دستور دستگیری آیت‌الله، مردم محل اقامت ایشان را محاصره کردند!**

مروری بر حالات و اقدامات آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، در روزهای خطیر منتهی به قیام، در این بخش از مقال بهنگام به نظر می‌رسد. در آن روزها محل اقامت آیت‌الله، ستاد مرکزی قیام به شمار می‌رفت و بسیاری از تصمیمات، در آنجا گرفته می‌شد. زنده‌یاد حسن گرامی داماد آیت‌الله کاشانی و از فعالان نهضت ملی ایران، در این فقره خاطراتی شنیدنی دارد: «وقتی دولت نتوانست موافقت آیت‌الله کاشانی را به دست آورد، دستور توقیف ایشان را داد و تیمسار کمال را مأمور این کار کرد. تیمسار کمال در انجام این مأموریت، تعلل می‌کند و قوام دستور کتبی و صریح می‌دهد. البته من بسیاری از امور را، منتسب به اطرافیان قوام می‌دانم، چون خودش بیمار بود و اطرافیانش تصمیم می‌گرفتند و خودش چندان تصمیم‌گیرنده نبود. با این تصمیم آنها، فضا حادتر شد و مردم بیشتر آمدند و اساساً هجوم جمعیت باعث شد که قوای نظامی جرئت اجرای فرمان قوام را پیدا نکنند و نتوانند آقای کاشانی را دستگیر کنند. بعد از آن هم، دیگر امکان چنین کاری برایشان وجود نداشت. مردم وقتی شنیدند که قوام چنین دستوری داده، دیگر شبانه‌روز آنجا بودند و دور نمی‌شدند! آیت‌الله کاشانی هم، به فعالیت‌های خودشان ادامه می‌دادند و برای مردم صحبت می‌کردند و خبرنگارهای خارجی هم مدام می‌آمدند و با ایشان مصاحبه می‌کردند. آیت‌الله کاشانی صراحتاً اعلام کردند من با این مردم اینجا هستم و قطعاً نخواهیم گذاشت قوام سرِ کار بیاید. همه مصاحبه‌های آقا در منزل ما انجام می‌شد. ایشان در آن مصاحبه معروف، به شاه اعلام کردند اگر قوام در عرض ۲۴ ساعت ساقط نشود، من همه جمعیت را متوجه دربار خواهم کرد!... متن و حواشی آن گفت‌وگو در روزنامه‌های آن روزها منعکس است. نهایتاً در عصر ۳۰ تیر، شاه فرمان عزل قوام را صادر کرد. من برگشتم خانه و دیدم علاء آمده به خانه ما و رفته و در زیرزمین نشسته! خبرنگارها، بالا دور آقا جمع شده بودند و مردم هم در خیابان‌ها بودند و با هم صحبت می‌کردند. رفتم زیرزمین و دیدم علاء آنجاست. همین که مرا دید، گفت آقا! دستم به دامن‌تان، قرار بود من با آقا صحبت کنم ولی تا به حال نشده!... من رفتم و آقا را بردم پایین در زیرزمین. علاء تقریباً به دست و پای ایشان افتاد که آقا! این جمعیت شعار می‌دهد و به طرف کاخ مرمر راه افتاده است، شاه که کار خودش را انجام داد!... آقا گفتند آن موقع من بودم و مردم و هرچه می‌گفتم، گوش می‌دادند، حالا مردم در اطراف قصر جمع شده‌اند، من چه کار می‌توانم انجام بدهم؟ شاه نخواست به‌موقع رعایت مردم را بکند، الان چه کاری از دست من ساخته است؟... علاء که وزیر دربار بود، واقعاً التماس می‌کرد. آقا نهایتاً گفتند من چون صلاح نمی‌دانم همه چیز به‌هم بریزد و تو هم این طور آمده‌ای و التماس می‌کنی، ناچارم به چند نفر از معتمدین خودم- که مردم هم به آنها اعتماد دارند- مأموریت بدهم که بروند و مردم را تا حدی آرام کنند، تا ببینم تا چه حدود موفق می‌شوم!... دکتر مصدق وقتی کارش را شروع کرد، افرادی را به عنوان اعضای کابینه انتخاب کرد. مرحوم آقای کاشانی نسبت به برخی از اینها، ایراد داشت و انصافاً ایرادش هم بجا بود، از جمله به سرلشکر وثوق، که در آن نامه نوشت این کسی بود که وقتی کفن‌پوشان کرمانشاه آمدند، در کاروانسراسنگی نزدیک تهران، مانع حرکت آنها به طرف تهران شد و با ضرب و شتم و کتک، آنها را متفرق کرد! آقای کاشانی پرسیده بود کسی که این جنایت‌ها را مرتکب شده، شما چطور او را در رأس وزارت دفاع گذاشته‌اید؟... دکتر مصدق جواب داد اگر ملت از من خواسته که دوباره سر کار بیایم، باید اختیارات تام داشته باشم!... مرحوم آقای کاشانی گفته بودند اگر بنا باشد همه کارها به این وضع پیش برود، من خودم را کنار می‌کشم و از شهر بیرون می‌روم!... دکتر مصدق گفته بود شما چرا از شهر بیرون بروید؟ اجازه بدهید من استعفا بدهم!... آیت‌الله کاشانی از تهران، به ده نارون در لواسان رفت و همان جا ماند، تا زمانی که به ریاست مجلس انتخاب شد. ایشان به هیچ‌وجه نمی‌خواست رئیس مجلس بشود و این را به گردنش گذاشتند!...».

**همراه با جنازه شهدا، ۳ بار به منزل آیت‌الله رفتم!**

زنده‌یاد حبیب‌الله عسکراولادی، در زمره شاهدان و فعالان قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، به شمار می‌رود. وی در آن روز علاوه بر حضور در کانون‌های اصلی تقابل، به ویژه میدان بهارستان تهران، سه باز همراه با مجروحان و حاملان پیکرهای شهدا، به منزل آیت‌الله کاشانی رفت و گزارش ذیل آمده را، به تاریخ سپرد: «صبح دوشنبه ۳۰ تیر، من در مسجد جامع تهران، در کلاس درس مرحوم حاج شیخ محمدحسین زاهد- که یک روحانی برجسته بود و از نظر فداکاری و تربیت، شأن بسیار بالایی داشت- بودم، که ناگهان صدای تیراندازی آمد! ایشان طبق عادت همیشگی فرمود داداشی! چه خبر است؟ جواب دادیم آیت‌الله کاشانی اعلام کرده‌اند که تا وقتی دکتر مصدق سر کار بیاید، کسب و کار تعطیل است!... اینکه ایشان چه جوابی داد، یادم نیست ولی کلاس تعطیل شد. ساعت حدود یک ربع به ۸ صبح بود، که من و عده‌ای دیگر، به طرف بهارستان حرکت کردیم. در میان راه، صدای تیراندازی را می‌شنیدیم. رفتیم جلوی مجلس در بهارستان. جمعیت زیاد شد و نیروهای نظامی آمدند و مردم را به رگبار بستند و عده‌ای آسیب دیدند. آن روز من سه بار، همراه جنازه شهدا به منزل آیت‌الله کاشانی رفتم. منزل آیت‌الله کاشانی در خیابان پامنار بود، که الان مسجدی هم به نام ایشان هست. ایشان کمرش درد می‌کرد و برایش سخت بود که از پله‌ها بالا و پایین برود! بار اول آمد و فاتحه‌ای برای شهدا خواند و از آنها تجلیل کرد. بار دوم، ما دچار مشکل شدیم و مأموران کلانتری آمدند که ما را به رگبار ببندند، که برای نخستین بار، خانم‌ها در این نهضت مداخله کردند و آمدند دور رئیس کلانتری را گرفتند و او را محاصره کردند و به این ترتیب مأموران را وادار کردند که بروند و ما به منزل آیت‌الله کاشانی رفتیم. بار سوم که نزدیک ساعت ۱۲ بود، تعدادی شهید و عده‌ای مجروحان سخت را، به منزل ایشان بردیم. آیت‌الله کاشانی دست به کمر آمدند و پرسیدند شعارها چیست؟ گفتیم شعار یا مرگ یا مصدق و مرگ بر قوام‌السلطنه است. آیت‌الله کاشانی فرمودند خودش را بگویید، چرا به این چیزها می‌پردازید؟... جمعیت که از خانه ایشان بیرون آمد، شعار داد ما بنده یزدانیم، ما پیرو قرآنیم، ما شاه نمی‌خواهیم! شعار، شعار قشنگی بود و خیلی زود در زبان‌ها غلتید! حدود ساعت یک بعد از ظهر، دستور دادند که تیراندازی نشود و نیروهای مسلح را جمع کردند. اول آنها را در گوشه‌ای از میدان بهارستان جمع کردند، اما مردم همچنان مشغول تظاهرات بودند، بعد هم آنها را بردند...».

**اعتراض کاشانی به انتصابات مصدق پس از ۳۰ تیر، درست و منصفانه بود**

زنده‌یاد حسین مکی، از شاخص‌ترین فعالان و نیز تاریخ‌نگاران نهضت ملی ایران به شمار می‌رود. وی در اعتراض به تصمیمات دکتر مصدق پس از بازگشت به صدارت پس از ۳۰ تیر، با آیت‌الله کاشانی هم‌داستان است و آنها را نادرست می‌داند: «چنانچه شما متن گزارشی را، که بنده در مجلس دوره هفدهم ارائه کردم ببینید، متوجه خواهید شد که در قضایای مربوط به وقایع ۳۰ تیر، اگر آیت‌الله کاشانی، بنده و دکتر بقایی نبودیم، مصدق رها کرده و رفته و در خانه‌اش را بسته بود و غیرممکن بود قیام ۳۰ تیر صورت بگیرد! بعد از وقایع ۳۰ تیر، اساس اختلافات، انتصابات دکتر مصدق بود. به عنوان نمونه، ایشان یکی از منسوبان فرمانفرما را به نام سرلشکر وثوق و به قول خودش پسر وثوق لشکر، به معاونت وزارت جنگ منصوب کرد. همان‌طور که می‌دانید، این شخص قبلاً در کاروانسراسنگی، مرتکب اعمال خلافی شده بود و ممکن بود در اثر رفتار سوء او، درگیری و زد و خورد صورت بگیرد. شخص دیگر، دکتر اخوی وزیر پیشه و هنر بود، که ترک تابعیت کرده و در امریکا بود و از شرکای بزرگ شرکت امریکایی وستینگهاوس، به حساب می‌آمد. یکی هم شاپور بختیار، معاون وزارت کار بود. این انتصابات از سوی آیت‌الله کاشانی، مورد اعتراض قرار گرفت و من هم در این موضوع با کاشانی موافق بودم و نسبت به این قبیل انتصابات، اعتراض کردم. به هر حال زمانی که مصدق بعد از واقعه ۳۰ تیر کابینه خود را تشکیل داد، برخی انتصابات او مورد اعتراض کاشانی و ما قرار گرفت اما مصدق جواب خیلی تندی به کاشانی داد، که من، تصویر نامه را در کتاب ۳۰ تیر چاپ کرده‌ام...».

۱۳۲۷. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی در جمع عده‌ای از یاران خویش، در تصویر شهید سیدمجتبی نواب صفوی دیده می‌شود

**علت پافشاری آیت‌الله کاشانی بر بازگشت دکتر مصدق به صدارت، در زمره پرسش‌های مربوط به قیام ۳۰ تیر است. بسیاری بر این باورند که اگر وی بار دیگر به قدرت نمی‌رسید، آن سرنوشت تراژیک برای نهضت رقم نمی‌خورد. با این همه کاشانی در آن روزها، بر این باور بود که ما دچار قحط‌الرجال هستیم!**